

تحلیلی از حکومت باب تعارض

محمد حسین طاهری^۱

چکیده

شیخ انصاری در تحلیل رابطه برخی از ادله نقلی، مانند تقدیم قاعده لاضرر بر ادله احکام واقعی، یا تقدیم ادله امارات ظنی بر ادله اصول عملیه، از رابطه جدیدی به نام «حکومت» پرده برمی‌دارد که تا پیش از ایشان مطرح نبوده است. از عبارت‌های شیخ به دست می‌آید که وی حکومت را از اقسام جمع عرفی می‌شمارد که در عین استقلال آن از سایر اقسام، عرفاً بر آنها مقدم است. بیشتر فقها و اصولیان متأخر از این اصطلاح استقبال و استفاده کرده‌اند؛ ولی نه آنان از حکومت به طور مستقل بحث کرده‌اند نه خود شیخ انصاری؛ بلکه مباحث و ضوابط آن را به صورت پراکنده بررسی کرده‌اند، تا آنجا که این پراکندگی را حتی در کلمات شهید صدر نیز می‌توان دید، با اینکه وی به استقلال این بحث اهتمام داشته است. مقاله حاضر افزون بر سامان‌دهی بحث حکومت، می‌کوشد تا با بررسی معیارها و امتیازاتی که برای حکومت ذکر شده، اثبات کند که می‌توان حکومت را همچون محقق نایینی، به فراتر از مدعای شیخ انصاری توسعه داد.

واژگان کلیدی: حکومت، تفسیر، نظارت شخصی، نظارت تمهیدی، نظارت قهری.

مقدمه

۱- ضرورت مسأله

اصطلاح «حکومت» در علم اصول دو کاربرد دارد: حکومت در باب انسداد، حکومت در باب تعارض. در باب انسداد، کسانی که منکر حجیت ظن خاص‌اند و به «اصحاب انسداد» شهرت دارند، با مسدود دانستن باب علم و علمی، مطلق ظنون را حجت می‌دانند؛ اما در اینکه نتیجه دلیل انسداد، کشف است یا حکومت، اختلاف نظر دارند. معنای «انسداد کشفی» این است که عقل به مقتضای دلیل انسداد، که از مقدمات متعددی شکل گرفته، کشف می‌کند از اینکه خود شارع مقدس در فرض انسداد، به حجیت ظن مطلق حکم کرده است؛ برخلاف انسداد حکومتی که بنابر مقتضای مقدمات آن، عقل، عمل به مقتضای هر ظنی را منجز و معذر می‌داند.

در باب تعارض، اصطلاح حکومت بیان راهکاری است جهت حل تعارض ادله‌ای که در ظاهر متنافی‌اند. حکومت باب تعارض نه‌تنها برای تعدیل و ترجیح احادیث به‌ظاهر متعارض، که در برخی از مباحث اصولی نیز کاربرد دارد. باین‌حال اگرچه اصولیان متأخر به حکومت توجه جدی کرده‌اند، تحقیق در این مسأله سامانی پسندیده نیافته و مباحث آن، پراکنده است و در هر بحثی به فراخور آن بحث، مطرح شده است. حتی شهیدصدر که به تنظیم و تبویب این مسأله اهتمام داشته، برخی از مسائل و فروع حکومت را در ابواب دیگر علم اصول مطرح کرده است.

اشکال دیگر حکومت، نداشتن تعریف جامع و مانع است؛ به‌گونه‌ای که شیخ انصاری که مبدع این اصطلاح است، نه‌تنها ضابطه حکومت را به‌خوبی تبیین نکرده، که در برخی کلمات بین تعریف حکومت و عناوینی که بر اقسام آن می‌افزاید، ناسازگاری وجود دارد.

۲- پیشینه تحقیق

با اینکه حکومت باب تعارض از زمان شیخ انصاری و به‌دست او شهرت یافته، احتمال آنکه فقیهان قبل شیخ نیز از حقیقت حکومت استفاده کرده باشند، منتفی نیست. در این‌باره به مطلب زیر می‌توان استشهاد کرد:

میرزای رشتی و شیخ انصاری به درس صاحب‌جواهر می‌رفتند؛ مرحوم شیخ از باب احترام سر درس حاضر می‌شد. در یکی از جلسات، صاحب‌جواهر در یک مسأله فقهی، ادله متعارض را بدون اینکه از تخصیص و تقیید و مانند آن استفاده کند، بعضی از ادله را بر بعض دیگر مقدم و تعارض را حل کرد. میرزا بعد از اتمام درس، وجه این جمع صاحب‌جواهر را از مرحوم شیخ می‌پرسد و ایشان پاسخ می‌دهد: «نکته تقدیم، حکومت بود ولی خود صاحب‌جواهر هم به آن التفات نداشت و با ذهن عرفی خود به مقتضای آن عمل کرد».

نه تنها فقیهان معاصر شیخ انصاری، که فقهای متقدم نیز برای حل تعارض، دلیلی را بر دلیل دیگر حاکم می‌کردند. طبق نقل مطروح الأناظر (کلانتری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۲۳) شیخ انصاری حقیقت حکومت و حتی اصطلاح آن را به شیخ صدوق نسبت می‌دهد و ملاحظه در کلمات ایشان را موجب پی‌بردن به این حقیقت می‌داند. اصل عبارت شیخ صدوق در کتاب اعتقادات (ابن‌بابویه، ۱۴۱۴، ص ۱۱۴) این‌گونه است: «اعتقادنا فی الحدیث المفسر أنه یحکم علی المجمل، كما قال الصادق عليه السلام». همچنین طبق گزارش آیت‌الله شبیری زنجانی مرحوم صدوق در چهار بخش از کتاب من لا یحضره الفقیه این عبارت را آورده است؛ لکن به نظر می‌رسد همان‌گونه که فاضل تونی (تونی، ۱۴۱۵، ص ۳۳۲) و آیت‌الله زنجانی (دروس خارج فقه، ۱۳۹۱/۱۱/۱۸) محتمل دانسته‌اند، مقصود شیخ صدوق «حکومت» مصطلح نبوده، بلکه مدعای ایشان مقدم بودن حدیث مفسر بر حدیث مجمل است، با قطع نظر از اینکه وجه تقدیم، تخصیص باشد یا حکومت. به بیان دیگر، مقصود شیخ صدوق عدم جواز استناد و استدلال به حدیث مجمل است، مگر اینکه حدیث دیگری معنای آن را تفسیر کند؛ اما درباره چگونگی تفسیر و وجه تقدیم، مطلبی بیان نکرده است.

در هر حال، به جز معدودی از اصولیان همچون محقق ایروانی، دیگر متأخران، این اصطلاح مرحوم شیخ را پذیرفته و از آن استفاده کرده‌اند؛ هرچند در تحدید تعریف‌ها و تشخیص اقسام، اختلاف دارند. در این میان، محقق نایینی بیش از دیگران در مصادیق

حکومت توسعه داده و تقدیم‌هایی را از اقسام حکومت شمرده است که چه بسا جامع مشترکی با سایر اقسام حکومت ندارند. همان‌گونه که گذشت، حکومت باب تعارض در آثار بیشتر متأخران به شکل مبسوط و متمرکز تحقیق نشده است. البته طبق گزارش آقابزرگ تهرانی (تهرانی، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۱۴۹؛ همان، ج ۱۶، ص ۳۲۹) دو اثر مستقل با عنوان «فصل الخصومة فی الورد و الحکومة» تألیف میرزا محمدباقر خمینی عراقی و «رسالة فی تعارض الأدلة و بیان الفرق بین الورد و الحکومة» اثر شیخ محمدهادی تهرانی تدوین شده که متأسفانه هیچ‌کدام به‌دست ما نرسیده است.

در پژوهش‌های معاصران نیز بحث حکومت، استقلال و انسجام لازم را ندارد و در میان اصولیان به‌جز شهیدصدر (هاشمی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۱۶۵) و سید سعید حکیم (حکیم، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۵۳۴)، کسی فصل مستقلی به بررسی حکومت اختصاص نداده است. از میان مقالات اصولی نیز پژوهش مستقل و جامعی دیده نمی‌شود و مقالاتی نظیر «نوآوری‌های شیخ انصاری» (مخلصی، ۱۳۷۳، ص ۷۵) و «شیوه‌های تعارض زدایی از ادله استنباط» (راغبی، ۱۳۸۲، ص ۷۵) مسأله حکومت را بسیار محدود و در ضمن سایر مباحث بررسی کرده‌اند.

امتیاز اساسی مقاله حاضر، بررسی مستقل و کامل بحث حکومت است و کوشیده تا با جمع‌آوری توضیحات پراکنده، مسائل و اختلافات موجود در بحث را به‌شکل مستقل و منطقی سامان دهد.

موضوع مسأله

نوآوری شیخ انصاری در جعل اصطلاح «حکومت» با واکنش‌های متفاوتی مواجه شده است؛ از کسانی که اصل تفکیک حکومت از سایر اقسام جمع عرفی را انکار کرده‌اند، تا کسانی که با پذیرش این تفکیک، یا آن را ضیق‌تر از مدعای شیخ انصاری تعریف کرده‌اند، یا آن را به فراتر از ادعای ایشان توسعه داده‌اند. مجموع دیدگاه‌های موجود در تعریف حکومت را تا پنج دیدگاه می‌توان برشمرد:

۱. حکومت را نباید از اقسام دیگر متمایز ساخت؛ بلکه باید آن را از تطبیقات «اظهر و ظاهر» دانست (ایروانی، ۱۳۷۰، ج ۲، ۲۴۳)؛
 ۲. قوام حکومت به وجود مطلق نظارت تفسیری است، هرچند شخصی نباشد. صاحب عروه با تقسیم حکومت به دو قسم قصدی و قهری بر این دیدگاه تأکید کرده است (یزدی، ۱۴۲۶، ص ۵۴)؛
 ۳. امتیاز حکومت به وجود مطلق نظارت شخصی است، هرچند تفسیری نباشد. محقق نایینی با تعمیم حکومت به حکومت واقعی و ظاهری، این دیدگاه را انتخاب کرده است (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۹)؛
 ۴. شیخ انصاری و شهیدصدر امتیاز حکومت را به وجود نظارت تفسیری شخصی می‌دانند، هرچند صریح باشد (کلانتری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۱۲؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۱۶۵)؛
 ۵. صاحب عروه در برخی از کلمات خود، امتیاز حکومت را مختص به نظارت شخصی و تفسیری غیر صریح دانسته است (یزدی، ۱۴۲۶، ص ۵۹).
- رابطه موجود میان خطابات‌هایی که مدلول هر کدام متفاوت با دیگری است، از سه حال خارج نیست: یا رابطه تخصص برقرار است مانند «صلّ و صم»، یا «صلّ فی المسجد و لاتصلّ فی الحمام»؛ یا رابطه جمع عرفی حاکم است، مانند «صلّ و لاتصلّ فی الحمام»؛ و یا رابطه تکاذب و تعارض مستقر دارند، مانند «صلّ و لاتصلّ».
- شیخ انصاری در تحلیل و حل تنافی برخی از خطابات به‌ظاهر متعارض، دو قسم دیگر اضافه می‌کند و آنها را مانع از وقوع تعارض می‌داند:
۱. ورود: مجرد تعبد و اعتبار مولا یا قانون‌گذار، اثر تکوینی و عقلی دارد؛ یعنی موجب می‌شود حقیقتاً و عقلاً تعداد مصادیق موضوع دلیل مورد تغییر یابد و مصداقی از آن کاسته شود یا بر آن افزوده شود.

۲. حکومت: شیخ انصاری آن را از اقسام جمع عرفی می‌شمارد و معتقد است که امتیاز و برتری حکومت بر سایر اقسام جمع عرفی به «نظارت شخصی تفسیری» است. البته متأخران بر این ضابطه مرحوم شیخ اتفاق نظر ندارند. اختلافات موجود در ضابطه حکومت را می‌توان در سه معیار خلاصه کرد:

معیار اول: نظارت شخصی تفسیری

از کلمات شیخ انصاری - با وجود اختلافاتی که در آنها دیده می‌شود - می‌توان استظهار کرد که معیار نخست را به شکل مطلق، ضابطه حکومت می‌داند (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۶۲؛ همان، ج ۳، ص ۳۱۴؛ همان، ج ۴، ص ۱۳؛ کلاتری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۱۲). مقصود از نظارت شخصی یک خطاب بر خطاب دیگر، ظهور لفظی خطاب ناظر در تفسیر است و از دید عرف، یا نفس خطاب بر حسب ظهور اولیه و مدلول مطابقی خود (در جایی که ادات تفسیر به کار رفته باشد) یا به مقتضای ظهور ثانویه (که برای اجتناب از محذور لغویت یا تناسب حکم و موضوع شکل گرفته است) دلالت می‌کند بر اینکه غرض متکلم از این خطاب، صرفاً تفسیر خطاب یا حکم دیگری است؛ برخلاف اقسام دیگر جمع عرفی همچون تخصیص، که خطاب خاص، ظهور حالی در نظارت دارد؛ یعنی نفس خطاب خاص، نه تنها هیچ نوع ظهور و دلالتی (حتی به نحو ظهور ثانویه) بر قصد تفسیر خطاب عام ندارد، که ظاهر در بیان مستقل و قصد جعل حکم جدید است. اما لحاظ کردن دو نکته ذیل موجب می‌شود که عرف، از ظهور اولیه خطاب خاص رفع ید کند و آن را بر قصد تفسیر خطاب عام حمل نماید:

۱. عرف عقلاً، کلام خاص را مفسّر کلام عام قرار می‌دهند؛

۲. ظاهر حال هر متکلمی در محاورات عرفی، تابع عرف بودن است و در بیان مقاصد خود، روش جدیدی را وضع نکرده است. بنابراین خطاب خاص هر متکلمی را مفسّر خطاب عام او قرار می‌دهیم.

شهید صدر با پذیرش معیار نخست، اصطلاح جدیدی را وضع کرده است و قرینیت و نظارت در حکومت را «نظارت شخصی» و قرینیت و نظارت در سایر اقسام جمع

عرفی را «نظارت نوعی» می‌نامد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۱۶۵). با این توضیحات، روشن می‌شود که قرینه شخصی و نوعی از دو حیث مشترک هستند:

۱. از حیث کبری: مفسر قرار دادن هر دو قسم در نزد عرف متعارف است؛ یعنی هر دو قسم، قرینه عرفیه قلمداد می‌شوند و عرف عقلاً از هر دو شیوه به‌عنوان قرینه و تفسیر استفاده می‌کنند؛

۲. از حیث صغری: عرف استعمال آن دو را به قصد تفسیر حمل می‌کند؛ یعنی وقتی ببیند که متکلم از یکی از این دو شیوه استفاده می‌کند، استظهار می‌کند که غرض او از این استعمال، مفسر قرار دادن یکی بر دیگری بوده است.

تنها فارق میان قرینیت شخصی و نوعی، در مستند استظهار، قصد تفسیر است؛ زیرا عرف مخاطبان در قرینه شخصی، از نفس کلام متکلم و بر اساس اصالت ظهور، غرض او را استظهار می‌کنند؛ ولی در قرینه نوعی، نه از نفس کلام، که از ظاهر حال متکلم و بر اساس اصالت تبعیت متکلم از محاروات عرفی، قصد او را کشف می‌کنند؛ چراکه می‌دانند متکلم نیز همانند عرف از چنین شیوه‌هایی به‌عنوان قرینه استفاده می‌کند. به تعبیر دیگر، فارق میان قرینه شخصی و نوعی را می‌توان در حمل و تحمیل خلاصه کرد: در قرینه شخصی، مستند استظهار، حمل عرف است؛ زیرا نفس مدلول کلام ممانعتی از حمل بر قصد تفسیر ندارد؛ ولی در قرینه نوعی، مستند استظهار، تحمیل عرف است؛ زیرا هرچند نفس مدلول کلام با قصد تفسیر سازگاری ندارد، عرف، مفسر بودن را (علی‌رغم ظهور اولیه کلام) بر آن تحمیل می‌کند.

در توضیح معیار نخست حکومت، باید افزود که عملکرد نظارت تفسیری به دو گونه است: اگر خطاب حاکم، ناظر به توسعه در عنوانی باشد که در موضوع حکم دیگر اخذ شده است، حکومت ایجابی یا تعمیمی نامیده می‌شود؛ و در صورتی که خطاب حاکم ناظر به تضییق موضوع حکم دیگر باشد، آن را حکومت سلبی یا تضییقی می‌نامند که لُباً شبیه تخصیص است.

و المراد بالحكومة: أن يكون أحد الدليلين بمدلوله اللفظي متعرّضاً لحال دليل آخر من حيث إثبات حكم لشيء، أو نفيه عنه (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۶۲) ... و معنى الحكومة أن يحكم الشارع في ضمن دليل بوجوب رفع اليد عمّا يقتضيه الدليل الآخر لولا هذا الدليل الحاكم، أو بوجوب العمل في مورد بحكم لا يقتضيه دليله لولا الدليل الحاكم [و حاصله: «تنزيلُ شيء خارج عن موضوع دليل منزلة ذلك الموضوع في ترتيب أحكامه عليه، أو داخل في موضوعه، منزلة الخارج منه في عدم ترتيب أحكامه عليه»] (انصاری، ۱۴۲۶، ج ۳، ص ۳۱۴).

حکومت سلبی در محاورات علمی و مکتوبات اصولی بیشتر معروف است، چنان که وقتی بخواهند به طور اجمالی، فرق بین ورود و حکومت را توضیح دهند، حکومت سلبی را در برابر ورود قرار می دهند و می گویند: «علی رغم اینکه خروج در هر دو موضوعی است و در این مقدار با تخصیص، که خروج حکمی است، متفاوت اند، در ورود، خروج فرد از موضوع، حقیقی و تکوینی است؛ ولی در حکومت، خروج فرد از موضوع، ادعایی و تعبدی است» (هیثم، ۱۴۲۴، ص ۳۵۵).

از توضیحاتی که درباره نظارت شخصی داده شد، روشن می شود که سه گروه از رابطه های اثباتی که در باب تعارض، در میان خطابات متعدد و متفاوت تصویر دارد، از تعریف نظارت شخصی تفسیری خارج اند:

۱. مواردی که هیچ یک از دو دلیل، هیچ نوع نظارتی هرچند نوعی، بر دیگری ندارد. گاهی با مقایسه بین دو دلیل به دست می آید که میان آن دو هیچ نوع نظارتی وجود ندارد؛ یعنی عرف، نه از نفس دو خطاب استظهار می کند که متفرعاً بر لحاظ خطاب دیگر صادر شده است، و نه از ظاهر حال متکلم برداشت می کند که قصد او، تفسیر دلیل مقابل می باشد. ۲. تخصیص، ورود و تعارض مستقر، سه موردی است که در این دسته دوم قرار دارند.

۲. مواردی که یکی از دو خطاب، نظارت تفسیری غیر شخصی بر دیگری دارد؛ یعنی همه اقسام جمع عرفی که قرینه بودن آنها شخصی نیست، خارج از حکومت اند؛ مانند عام و خاص، مطلق و مقید، نصّ و ظاهر، اظهر و ظاهر و توفیق عرفی.

ظاهری. براین پایه، عرف خطاب ناظر را از قبیل جملات انشائی طلبی نمی‌شمارد که در مقام بیان جعل حکم جدیدند؛ بلکه آن را از سنخ جملات خبری می‌داند که مولا فقط متصدی بیان سعه یا ضیق عنوانی است که در موضوع حکم دیگر اخذ شده است.

در اینکه قسم دوم، با قطع نظر از اختلاف در برخی جزئیات و اقسام آن، از مصادیق حکومت است، تردیدی نیست. متأخران در اصطلاح، به این قسم «حکومت واقعی» می‌گویند؛ زیرا غرض مولا از دلیل حاکم، صرفاً تفسیر حد واقعی احکام دیگر (اعم از احکام واقعی و ظاهری) است؛ یعنی شناساندن سعه یا ضیق عنوانی که در عالم جعل در موضوع آن احکام اخذ شده است.

اما درباره قسم اول گفتنی است که مرحوم شیخ در مطارح‌الأنظار به صراحت این قسم را از اقسام حکومت شمرده است (کلانتری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۴۱۲ و ۴۱۴)، و معاصران، آن را حکومت شارحه (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۹۳)، تفسیریه (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۳۲۷) یا بیانیه (حکیم، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۶۴) نامیده‌اند. در مقابل، صاحب عروه از حکومت نامیدن حکومت تفسیریه خودداری می‌کند و آن را طبق مصطلحات علم نحو، «جمله مفسره» می‌نامد (یزدی، ۱۴۲۶، ص ۵۹؛ ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۳۹). به نظر می‌رسد که در این نزاع لفظی، مخالفت صاحب عروه توجیهی نمی‌پذیرد؛ زیرا بعد از آنکه معیار حکومت را دلالت لفظی خطاب بر تفسیر دانستیم، وجهی ندارد که قائل به تفکیک و تضییق شویم و خطابات را که بدون کنایه، نص در تفسیرند، خارج بدانیم.

۲-۱- حکومت تنزیلی سلبی

خطاب ناظری که ظهور در تفسیر دارد، به لحاظ صیانت ظاهری، گاهی به جای استفاده از ادات تفسیر، از صیانت تنزیل و تعبد بهره می‌گیرد. برای نمونه، مولا برای بیان ضیق بودن موضوع «وجوب اکرام علما»، کنایه‌وار از لسان «العالم الفاسق لیس بعالم» استفاده می‌کند. بیشتر معاصران (به پیروی از محقق نایینی و مرحوم خویی) از این قسم با عنوان «تصرف در عقد الوضع» یاد می‌کنند (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۲۶۲؛ خویی،

۱۴۲۲، ج ۲، ص ۴۲۰؛ روحانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۸). شهید صدر با نامگذاری «حکومت تنزیلی» دلیل حاکم را به «دلیلی که لباً تفسیر و لساناً حکومت است» توصیف می‌کند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۳۷۲)؛ زیرا متکلم در تفسیر حکم دیگر از شیوه حقیقت ادعائیه (که محقق خراسانی آن را «مجاز سکاکی» می‌نامد) بهره می‌گیرد، و صیاغت تنزیل را کنایه از تفسیر منزل‌علیه قرار می‌دهد.

در حکومت واقعی تنزیلی، فرایند شکل‌گیری حکومت، در سه مرحله تحقق می‌یابد: در مرحله نخست، خطاب حاکم برحسب ظهور اولیه و مدلول مطابقی، ناظر به مرحله تطبیق کبری، و نافی یا مثبت وجود خارجی موضوع حکم دیگر، در عالم خارج است؛ یعنی خبر می‌دهد که موضوع حکم دلیل دیگر، بر چه عناوینی منطبق است یا نیست. در مرحله دوم، علم خارجی داریم که این انطباق یا عدم انطباق، به معنای حقیقی، کذب و خلاف واقع است. برای نمونه، در اخبار از انطباق «ولد العالم عالم»، قطعاً «ولد العالم» مصداق حقیقی عنوان «عالم» نیست، یا در خبر از عدم انطباق «الفاسق لیس بعالم» بی‌تردید فرد عالم فاسق از مصادیق حقیقی عنوان «عالم» است. بنابراین خطاب حاکم به جهت دلالت اقتضا و به دلیل حفظ کلام از کذب‌گویی، ظهور ثانوی در تنزیل و اعتبار ادعایی پیدا می‌کند. در نتیجه خطاب حاکم، در نزد عرف ظهور می‌یابد در اینکه مولا با این خطاب، در صدد بیان جعل مصداق تبعدی برای عنوانی است که حقیقتاً مصداق موضوع نیست، یا سلب مصداق تبعدی در عنوانی می‌کند که عقلاً و عرفاً مصداق موضوع است.

در نهایت و در مرحله سوم، تنزیل یاد شده، عرفاً ظهور ثالثی در نظارت تفسیری حکم دیگر پیدا می‌کند؛ یعنی عرف استظهار می‌کند که این لسان و صیاغت تنزیل، صرفاً در عالم استعمال واقع شده است و نفس تنزیل موضوعیت ندارد و مقصود مولا نیست؛ بلکه غرض نهایی مولا از این صیاغت و تنزیل، کنایه از تفسیر و بیان حد واقعی عنوانی است که در موضوع حکم یا احکام شرعی دیگری اخذ شده و در این خطاب حاکم، منزل‌علیه و طرف اعتبار قرار گرفته است.

از میان اقسام حکومت تنزیلی، آنچه که محل بحث واقع شده، خصوص حکومت تنزیلی سلبی است که با لسان تنزیل، موضوع حکم دیگر را ضیق می‌کند. پیش‌تر گذشت که این قسم از حکومت بیش از سایر اقسام معروف است و لُباً و روحاً با تخصیص یکسان است و یگانه فارغشان صیاغت ظاهری آنان است؛ چراکه مولا برای تخصیص و تضییق قوانین خود، یا به صراحت و بی‌پرده قانون عام خود را نقض می‌کند و بر آن تبصره می‌زند یا کنایه‌وار و با زبانی نرم و مسالمت‌آمیز از آن استثنا می‌کند. لسان الحاکم لسان الصلح لا الخصومة و لذا لا یحتاج فی تقدیمه إلی واسطه من عقل أو غیره بخلاف التخصیص، فإنّ الخاصّ لا یبین العام بلفظه بل العقل یجعله مبیناً له و یرفع الخصومة بینهما. (یزدی، ۱۴۲۶، ص ۶۷؛ سیستانی، بی‌تا، ص ۳۷).

شهید صدر با «حکومت میرزائیه» نامیدن حکومت سلبی تنزیلی، به میرزای نایینی ایرادی دارد که در تقریرات ایشان به دو بیان متفاوت منعکس شده است:

بیان اول، اشکال کبروی بر اصل حکومت دانستن حکومت تنزیلی تضییقی

شهید صدر مدعی است که «نفی حکم به لسان نفی موضوع» را باید از اقسام ورود دانست، ولی از قبیل ورود ادعایی؛ زیرا «ورود» عبارت است از انشای تعبدی که رافع حقیقی موضوع احکام دیگر باشد و موجب شود بعضی از عنوان‌هایی که در سابق و پیش از صدور تعبد، داخل در موضوع بودند، حقیقتاً خارج شوند. تفاوتی نمی‌کند که این خروج حقیقی از موضوع، به صورت واقعی وجدانی رخ دهد یا به نحو حقیقت ادعایی، چنان‌که سکاکی «زیدُ أسدٌ» را از قسم حقیقت ادعایی می‌شمارد. لذا حکومت نامیدن آن، از مصطلحات نادرست میرزای نایینی است که به این لحاظ می‌توان آن را «حکومت میرزائیه» هم نامید (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۶، ص ۳۴۱).

بیان دوم، اشکال صغروی به برخی از تطبیقات حکومت تنزیلیه تضییقی

این مناقشه صغروی که به شکل پراکنده در کلمات شهید صدر آمده است، با یک مقدمه روشن می‌شود: ایشان برای اصطلاح «ورود» دو معنا ذکر می‌کند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۴۹):

۱. ورود به معنای خاص، تبعدی است که نافی یا مثبت حقیقی موضوع احکام دیگر باشد؛ یعنی مولا یا عقلاً جعل یا اعتباری کنند که به موجب آن و به طور قهری، عنوانی که تا قبل از این تشریح و تبعد، از مصادیق موضوع حکم محسوب نمی‌شد، حقیقتاً (عرفاً و عقلاً) داخل در موضوع شود؛ یا فردی که تا قبل از این تبعد، از افراد حقیقی موضوع قلمداد می‌شد، وجداناً سلب المصداق شود و از موضوع خارج گردد. به دلیلی که متکفل بیان چنین تبعدی است، «دلیل وارد» و به دلیلی که متضمن حکمی است که افراد موضوعش تغییر می‌کنند، «دلیل مورد» می‌گویند.

تخصص و ورود تضيیعی (تبعدی که رافع حقیقی موضوع است) علی‌رغم شباهت فراوانشان، با یکدیگر تفاوت دارند. در تخصص، خروج عنوان از موضوع، حقیقی است و نیازی به تبعد ندارد، بلکه به تعبیر شهید صدر تبعدپذیر نیست؛ ولی در ورود تضيیعی خروج حقیقی از موضوع، به وسیله تبعد واقع می‌شود.

۲. ورود به معنای عام، مطلق دخول حقیقی عنوان در موضوع، یا خروج از آن است، چه منشاء این انطباق یا ارتفاع حقیقی، تبعد و تنزیل باشد، که همان ورود به معنای خاص است (و می‌توان آن را «ورود ادعایی» نامید)؛ یا این انطباق یا ارتفاع حقیقی، بدون نیاز به تبعد مولا و عقلاً، صادق باشد که در اصطلاح به آن «تخصص» گویند.

شهید صدر به میرزای نایینی نسبت می‌دهد که ایشان حکومت تنزیلی را به معنای اعم تعریف کرده است (یعنی تبعدی که رافع حقیقی موضوع حکم دیگر است، اعم از اینکه رافع حقیقی واقعی باشد یا رافع حقیقی ادعایی) و در نتیجه، ورود به معنای خاص را از اقسام حکومت تنزیلی سلبی پنداشته است. سپس شهید صدر با این انتساب، به ایشان اشکال می‌کند که حکومت تنزیلی منحصر به فرضی است که تبعد، رافع ادعایی و تبعدی موضوع باشد، و نباید تبعدی را که رافع حقیقی و وجدانی موضوع است، داخل در حکومت دانست (عبدالساتر، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۶۵).

به نظر می‌رسد که بیان اول از اساس اشتباه تقریر شده است؛ زیرا قدر متیقن از حکومت، همین قسم «نفی حکم به لسان نفی موضوع» است و حکومت دانستن آن

نه تنها خلاف اصطلاح نیست، که ورود ادعایی نامیدن آن غریب است، و به صرف شباهت حکومت تنزیلی سلبی به ورود سلبی، نمی‌تواند دلیل بر ورود نامیدن آن شود. اگر قرار باشد حکومت تنزیلی سلبی را ورود بخوانیم، پس باید حکومت تنزیلی ایجابی را نیز ورود ادعایی بنامیم، چراکه شبیه ورود ایجابی است. بیان دوم هرچند درست و دقیق است، لکن آنچه با مراجعه به کلمات محقق نایینی به دست می‌آید این است که ایشان هم حکومت تنزیلی را شامل ورود به معنای خاص نمی‌داند، و مشخص نیست که شهید صدر بر چه اساسی به محقق نایینی چنین نسبتی داده است.

۳-۱- حکومت مضمونی

نظارت شخصی و تفسیری یک خطاب بر خطاب دیگر، به لحاظ صیانت ظاهری، به سه شکل امکان پذیر دارد: چه اینکه خطابی که عرفاً ظهور در تفسیر حکم دیگر دارد، منشأ و نکته شکل‌گیری این ظهور، یا به جهت استفاده از ادات تفسیر است (حکومت تفسیری)، یا به جهت به کارگیری صیانت تنزیل و تعبد است (حکومت تنزیلی)، و یا بدون استفاده از ادات تفسیر و صیانت تنزیل، همچنان ظهور عرفی در تفسیر حکم یا احکام دیگر دارد، چه اینکه مضمون و مدلول آن به گونه‌ای است که نشان می‌دهد این خطاب متفرعاً بر لحاظ حکم دیگر، و به نیت تفسیر کبرای حکم ملحوظ صادر شده است. شهید صدر این قسم را «حکومت مضمونی» می‌نامد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۱۶۹)، محقق نایینی به «تصرف در عقد الحمل» توصیف می‌کند (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۶۳) و در کلمات دیگران نیز، هر چند بدون اسم، تصویر شده است (یزدی، ۱۴۲۶، ص ۵۳؛ آشتیانی، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۳۲؛ موسوی قزوینی، ۱۴۲۷، ج ۶، ص ۴۵۵؛ اراکی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۱۲).

شکل‌گیری ظهور یاد شده در موارد مختلف حکومت مضمونی می‌تواند متفاوت باشد. ممکن است در یک مرحله ایجاد شود، و از نفس مضمون و مدلول مطابقی خطاب حاکم، نظارت تفسیری فهمیده شود؛ مانند خطاب «إِنَّ الْوَجُوبَ لَمْ يُجْعَلْ عَلَيَّ الْفَاسِقِ مِنَ الْعُلَمَاءِ» (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۷۸)، یا «لَمْ يُجْعَلِ الْوَجُوبُ فِي مَوْرِدِ زَيْدٍ»

(محقق داماد، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۴۵)، یا «وجوب الإكرام ليس في مورد زيد بعد قوله أكرم العلماء» (خوانساری، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۱۵)؛ و در برخی موارد، ممکن است در دو مرحله تحقق یابد: در مرحله نخست، اصل نظارت، از ظهور اولیه و مطابقی خطاب حاکم فهمیده شود؛ یعنی مدلول مطابقی نشان دهد که این خطاب متفرعاً بر لحاظ حکم دیگر صادر شده است.

البته تحقق ظهور اولیه اصل نظارت، یا بر اساس قیدی است که در متن خطاب آمده، یا بر اساس تناسب حکم و موضوع است. برای قیدی که در متن خطاب آمده، قاعده لاجرح را می‌توان مثال زد. در خطاب «لا حرج في الدين»، قید «في الدين» (به جهت متشکل بودن «دين» از احکام و قوانین شرعی مجعول) سبب می‌شود نفی مذکور، طبق مصطلحات محقق نایینی در نفی حقیقی و ترکیبی حکم حرجی (یا همان مفاد لیس ناقصه) ظهور پیدا کند (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۲۶۴)؛ یعنی مفاد خطاب مزبور دلالت می‌کند بر اینکه «در میان احکام و قوانینی که در شریعت جعل شده‌اند، حقیقتاً و نه ادعاً و تعبداً، حکم حرجی وجود ندارد»، و این به معنای نفی وصف وجود است؛ یعنی خبر می‌دهد از عدم ضرری بودن احکام مجعول. واضح است که بیان نفی ترکیبی، مبتنی است بر اینکه متکلم در رتبه سابق، احکام موجود را لحاظ کرده باشد؛ زیرا مادامی که وجود احکام شرعی را مفروض الوجود نگیرد، نمی‌تواند وصف مضر بودن را از آنها سلب کند. ۳ برای تناسب حکم و موضوع نیز، می‌توان همچون شهید صدر، قاعده لاضرر را مثال زد؛ زیرا مدلول خطابات «لا ضرر» (البته خطابات که در آنها قید «في الاسلام» نیامده است) هر چند در نفی حقیقی و تکوینی حکم ضرری ظهور دارند. ۴ لکن چه بسا تردید ایجاد شود که نفی مذکور، مردد است بین نفی بسیط (یعنی خبر از عدم جعل حکمی که بطبعه و بذاته حرجی است) و نفی ترکیبی (یعنی اخبار از عدم ضرری بودن احکام موجود در شریعت)؛ ولی در نهایت به قرینه تناسب حکم و موضوع، ظهور خطاب در نفی ترکیبی مستقر می‌شود؛ چراکه اساساً جعل احکامی که بطبعه ضرری باشند، در حق شارع مقدس، که بنایش بر شریعت سهله و سمحه است،

قابل انتظار و مُحتمل نیست، و جای توهم ندارد تا بخواهد با خطاب «لاضرر» دفع توهم کند.

در هر صورت، بعد از مرحله نخست، در مرحله دوم، ظهور ثانوی در قصد تفسیر شکل می‌گیرد، و علت شکل‌گیری این ظهور و اینکه غرض مولا، بیان حد واقعی حکم یا احکام دیگری است، به جهت محذور لغویت است. در همان دو مثال قاعده لاجرح و لاضرر، بعد از آنکه ظهور در نفی ترکیبی داشتند، اگر قصد مولا از این خبر، تفسیر و تقيید اطلاعات اولیه احکام اولیه نباشد، لغو می‌شود؛ چراکه هیچ فایده دیگری، هر چند در حد دفع توهم خلاف، بر آن مترتب نیست. چه بسا با تحفظ بر اطلاعات احکام اولیه، تناقض‌گویی یا کذب هم لازم آید.

آیت‌الله سیستانی حکومت نامیدن این قسم را انکار می‌کند و معتقد است حکومت مضمونی یا عقدالحملی را باید از اقسام تخصیص دانست؛ چون علاوه بر حقیقت و لبّ، از حیث صیاغت و لسان نیز به تخصیص شبیه‌تر است؛ چراکه در تخصیص (که لسان خصومت دارد) با تحفظ بر موضوع، مستقیماً و صراحتاً موضوع حکم را ضیق می‌کند؛ ولی در حکومت (که لسان مسالمت دارد) کنایه‌وار و به‌طور غیر مستقیم، متصدی نفی حکم و ضیق موضوع می‌شود. واضح است که در مثال‌های حکومت عقدالحملی، لسان نفی حکم، لسان تنزیل و کنایه (یا همان لسان مسالمت) نیست (سیستانی، بی‌تا، ص ۳۵).

لکن چنان‌که در کلام ایشان آمده، و پیش‌تر نیز اشاره شد، حکومت مضمونی بر دو قسم است: یا مستقیماً از نفس مضمون و مدلول خطاب، تفسیر و تضییق موضوع حکم دیگر استظهار می‌شود؛ مانند «إِنَّ الْوَجُوبَ لَمْ يُجْعَلْ عَلَى الْفَاسِقِ مِنَ الْعُلَمَاءِ»؛ یا در طول دو مرحله، تفسیر و تضییق موضوع حکم دیگر قابل استظهار است، مانند «قاعده لاجرح و قاعده لاضرر». اشکال آیت‌الله سیستانی نسبت به قسم اول کاملاً درست و تصدیق‌پذیر است، لکن نسبت به قسم دوم، به نظر می‌آید که لسان «لاجرح و لاضرر» و مثل آن، صراحتی در تقيید و

تضییق احکام اولیه نداشته باشد، بلکه غیرمستقیم و با لسان مسالمت و مصالحه، بیانگر ضیق احکام است و به هیچ وجه لسان خصومت و معارضه ندارد.

معیار دوم: مطلق نظارت شخصی

نظارت شخصی به دو قسم تفسیری و تمهیدی تقسیم‌پذیر است؛ زیرا دو غرض برای خطاب ناظری که مولا با لحاظ حکم سابق آن را صادر کرده، و عرف آن را متفرع بر حکم دیگر می‌داند، متصور است: یا غرض مولا از بیان خطاب، تفسیر کبرای حکم مستفاد از خطابات دیگر است، که «نظارت تفسیری» نامیده می‌شود؛ یا غرض مولا از صدور خطاب ناظر، انشاء و جعل جدید است؛ یعنی خطاب دوم عرفاً ظهور در تفسیر حکم دیگر ندارد؛ بلکه ظاهر در جعل جدید است، منتها از مدلول مطابقی یا از سیاق و لسان تنزیل خطاب، هم نظارت (متفرع بودن این خطاب بر لحاظ حکم دیگر) و هم مقدمه بودن این نظارت برای جعل جدید مولا فهمیده می‌شود.

نظارت تمهیدی نیز به دو قسم تقسیم‌پذیر است. گاهی غرض از نظارت تمهیدی، «جعل حکم ظاهری» و به تعبیر دیگر، تنجیز و تعذیر حکم واقعی در فرض شک است. خطاب دوم نزد عرف مبین وضعیت ظاهری احکام واقعی مشکوک است و ظهور در این دارد که مولا با این خطاب، متکفل بیان میزان اهتمام خود به حفظ حکم واقعی در فرض شک شده است. و از آنجا که بدون لحاظ حکم واقعی، نمی‌تواند حکم ظاهری را، که در طول شک به واقع است، جعل نماید و میزان اهتمام خود نسبت به حفظ واقع را نشان دهد، بر این اساس، ضروری است که در رتبه سابق حکم واقعی را لحاظ کند.

گاه نیز غرض از لحاظ حکم دیگر، «جعل حکم واقعی مماثل است». یعنی مولا با این خطاب، متکفل بیان تأسیس و جعل حکم واقعی برای موضوع جدید شده است، لکن چون حکم جدید، شبیه و مماثل حکم دیگر اوست، بدین جهت مولا با لحاظ آن حکم و با متوجه کردن مخاطبان به حکم اول، می‌خواهد به آنان بفهماند که این حکم جدید (که برای عنوان جدیدی جعل شده است) عیناً مثل همان حکم سابق اوست.

مدعای معیار دوم (که به‌اشاره در کلمات شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۶۲) و به‌صراحت در کلمات محقق نایینی و متأخرین آمده است) این است که از این دو قسم، تنها قسم اول نظارت تمهیدی، مشمول حکومت است، و با تعمیم حکومت به دو قسم حکومت واقعی و ظاهری، معیار خطاب حاکم را خطابی می‌داند که مفسر و مبین حدّ واقعی یا حال ظاهری حکم دیگر در ظرف شک باشد (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۹؛ اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۵۹؛ بروجردی نجفی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۴؛ همو، ج ۴، ص ۱۴۰؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۵۹).

درخور توجه است که قسم دوم نظارت تمهیدی، اگرچه حکومت نامیده نشده، با حکومت واقعی ایجابی شباهت زیادی دارد. برای نمونه، در خطاب‌های به‌ظاهر توسعه‌دهنده مثل «الفقاع خمر»، یا «لدالعالم عالم»، مولا، به‌طورقطع در رتبه سابق، حکم دیگری را لحاظ کرده است، اما مشخص نیست که آیا در صدد جعل حکم واقعی جدیدی در عرض حکم سابق است، یا می‌خواهد در موضوعی که در حکم سابق اخذ شده است، توسعه دهد و بفهماند عنوانی که در موضوع آن حکم اخذ شده بود، اعم از مفهومی است که تاکنون خیال می‌شده است. در این‌گونه موارد، بحث اثباتی که درباره خطاب ناظر مطرح است، معیار شناسایی مصادیق جعل حکم مماثل از حکومت واقعی ایجابی است. به‌نظر می‌رسد برای تشخیص مصداق، ضابطه‌ای جز اینکه اصل اولی در خطاب‌های مولی را تأسیسی بدانیم، وجود نداشته باشد. بنابراین، طبق این مبنا، خطاب ناظر باید بر جعل حکم مماثل حمل شود. شاید مقصود آیت‌الله سیستانی که تمام خطاب‌های توسعه‌دهنده را بر بیان جعل جدید حمل می‌کند نیز همین باشد (سیستانی، بی تا، ص ۳۰).

معیار سوم: مطلق نظارت قصدی و قهری

معیار سوم با تقسیم حکومت به دو قسم قصدی و قهری، ضابطه‌ای برای حکومت تعیین می‌کند که ممکن است عام‌تر از دو معیار پیشین باشد (بنابر اینکه حکومت ظاهری را نیز پذیرفته باشد) یا فقط از معیار نخست، عام و هم‌عرض معیار دوم باشد. از عالمان بزرگی که با بیان‌های گوناگون این تقسیم و تعمیم را پذیرفته‌اند می‌توان

صاحب عروه، محقق خراسانی، مرحوم خوئی، محقق نایینی (بنابر نقل أجودالتقریرات) و آیت‌الله سیستانی را نام برد (یزدی، ۱۴۲۶، کتاب‌التعارض، ص ۵۴؛ همو، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۲۵، ج ۳، ص ۳۴۸ و ۴۲۳؛ خراسانی، ۱۴۱۰، ص ۴۲۸؛ خوئی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۹۵، ج ۲، ص ۴۲۱؛ سیستانی، بی‌تا، ص ۳۰؛ نایینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۰۷).

برای توضیح بیشتر، گفتنی است که خطاب‌هایی را که عرف استظهار می‌کند که مفسر احکام دیگر هستند، دو نوع است: یا عرف از نفس خطاب استظهار می‌کند، که مولا این خطاب را با لحاظ حکم دیگر (به‌غرض بیان سعه و ضیق موضوع) و برای تفسیر آن صادر کرده است؛ یا از نفس خطاب، لحاظ یا تفسیر حکم دیگر استظهار نمی‌شود؛ چراکه خطاب صادر از مولا نه مشتمل بر خصوصیتی است که نشانه نظارت و تفسیر باشد، نه صدق مضمون و مدلول خطاب به گونه‌ای است که تصحیح آن (به جهت دفع لغویت) به تفسیر حکم دیگری نیاز داشته باشد؛ زیرا به تعبیر مرحوم خوئی نفس مدلول و محکی خطاب تعبدپذیر است و می‌تواند موضوع اثر عقلی تنجیز و تعذیر قرار بگیرد. بنابراین از دید عرف، نفس خطاب، تنها ظهور در جعل جدید و مقصود بالذات بودن مدلول مطابقی خطاب دارد و مولا خطاب را به قصد ترتیب آثار تنجیزی یا شرعی بر آن صادر کرده است و دیگر ظهوری در قصد تفسیر موضوع حکم دیگر ندارد؛ بلکه طبق مسلک امتناع اجتماع انشاء و اخبار، جمع بین این دو قصد محال است.

با توجه به اینکه مدلول التزامی عقلی و قهری مفاد خطاب، تغییر موضوع بعضی از احکام دیگر مولای حکیم است (تا محذوراتی مثل تناقض‌گویی رخ ندهد) عرف استظهار دومی را بر این خطاب تحمیل می‌کند مبنی بر اینکه، مولایی که چنین خطابی را صادر کرده و در ضمن آن، تعبدی را انشاء یا امضا کرده است، به ناچار باید به لوازم آن نیز ملتزم باشد و آن دسته از احکامی را که با این جعل در ارتباط‌اند و به تناسب آن باید تغییر کنند، قطعاً تغییر داده است. بنابراین عملکرد این خطاب و تنزیل که حکومت قهری نامیده می‌شود، در نزد عرف شبیه عملکرد «ورود» است؛ زیرا اگرچه خطاب

حاکم ناظر به حکمی نیست، عرف آن را رافع قهری موضوع حکم دیگر نیز در نظر می‌گیرد، چنان‌که در «ورود سلبی» دلیل وارد را رافع قهری موضوع دلیل مورود می‌داند. اصولیان برای حکومت قهری سه مثال آورده‌اند، که در دو مثال نخست، عملکرد حکومت، سلبی و رافع تبعدی فردیت بعضی از افراد موضوع حکم است؛ ولی مثال سوم، ایجابی و مثبت تبعدی فردیت بعضی از افراد موضوع است (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۱۸۴)

۱. مثال اول (که استظهار نظارت شخصی تفسیری داشتن خطاب حاکم، محذور اثباتی دارد)، حکومت امارات ظنی بر اصول عملیه است (بنابر اینکه حجیت امارات به معنای جعل علمیت، و موضوع اصول علمیه، عدم علم وجدانی باشد). در این حکومت، تنزیل و تعبد به علمیت خبر ثقه، با قطع نظر از جعل اصول عملیه، دارای اثر بوده و موضوع برای تنجز عقلی است. بنابراین استظهار اولیه عرف این است که عقلاً و شارع مقدس در زمان جعل یا امضای حجیت خبر ثقه، اصول عملیه را لحاظ نکرده‌اند بلکه فقط نفس این تعبد و جعل مقصود آنها است؛ متنها در خلال جعل حجیت و به دلیل دفع تناقض حجیت امارات با حجیت اصول عملیه، کشف می‌شود که حجیت اصول از ابتدا ضیق بوده، و مولا موارد خبر ثقه را ادعائاً از مصادیق موضوع اصول علمیه نمی‌دانسته است.

۲. مثال دوم (که استظهار نظارت شخصی داشتن خطاب حاکم، محذور ثبوتی دارد) حکومت اصل سببی بر اصل مسببی است. در مواردی که اصل سببی و مسببی هم‌سنخ، و دلیل حجیتشان واحد باشد، مانند حکومت استصحاب سببی بر استصحاب مسببی، محال است که مولا تنزیل و تبعدی که در اصل سببی اعتبار می‌کند، به قصد تفسیر دلیل حجیت اصل مسببی باشد؛ زیرا اتحاد شارح و مشروح یا مفسر و مفسر لازم می‌آید. بنابراین اصل سببی بدون لحاظ اصل مسببی، و به غرض ترتیب آثار خود اصل سببی، حجت است؛ اما عرف به دلیل تعارض درونی این دو اصل، کشف می‌کند که حجیت و

جریان اصل مسببی ضیق بوده، و شارع مقدس تعبداً و ادعائاً موارد جریان اصل مسببی را مصداق و مجرای اصل مسببی ندانسته است.

۳. مثال سوم (که در این مثال نیز استظهار نظارت شخصی داشتن خطاب حاکم محذور ثبوتی دارد)، حکومت اخبار مع‌الواسطه (اخباری که اخبار از خبر دیگر می‌دهند) بر خبر سابق است. در اینجا، حجیت خبر ثقه بی‌واسطه، به دلیل اینکه تعبداً و اعتباراً خبر دومی را که حاکی از آن است، مصداق خبر ثقه قرار می‌دهد، موجب تعمیم دلیل حجیت به خبر دوم می‌شود، با اینکه دلیل حجیت خبر اخیر (به جهت محذور اتحاد شارح و مشروح) نمی‌تواند ناظر به تعمیم و تفسیر دلیل حجیت خبر دوم باشد، عرف مقتضای قهری و لازمه عقلی آن را تعمیم دلیل حجیت می‌بیند.

از این توضیحات روشن می‌شود که حکومت قهری در مواردی که خطاب حاکم و محکوم مشترک‌اند، بیانگر هیچ نوع قرینیت و تفسیری نیستند. در مواردی که دلیل حاکم و محکوم متعدد است، قرینیت حکومت قهری، طبق نام‌گذاری شهید صدر از نوع «قرینیت نوعی» خواهد بود؛ زیرا نفس خطاب، ظهوری در تفسیر ندارد؛ بلکه عرف، گویا از باب دلالت اقتضا خطاب صادر از مولا را مفسر احکام دیگر می‌شمارد، با این تفاوت که در موارد دلالت اقتضا، به جهت حفظ صدق و صحت نفس خطاب، به دلالت جدیدی ملتزم می‌شود؛ ولی در حکومت قهری، به جهت تحفظ بر صدق خطابات دیگر، ظهور جدیدی را استظهار می‌کند.

۴- بررسی سه معیار حکومت

برای دستیابی به اینکه کدام یک از سه معیار یاد شده، ضابطه واقعی حکومت است، باید بررسی کرد که آثار اختصاصی حکومت مصطلح، در تطبیقات کدام یک از این سه معیار جریان دارد. اصولیان برای حکومت چهار ویژگی اختصاصی برشمرده‌اند که بر اساس آن، هم عنوان حکومت از اقسام دیگر جمع عرفی، که فاقد این خصوصیت‌ها هستند متمایز خواهد شد، و هم اشکال محقق ایروانی که منکر استقلال حکومت بود (و

هر آنچه را که مرحوم شیخ حکومت می‌دانست، از تطبیقات «اظهر و ظاهر» در نظر می‌گرفت)، مرتفع می‌شود (ایروانی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۴۳).

۱. تقدیم مطلق دلیل حاکم: کسانی که از استقلال حکومت در برابر اقسام دیگر جمع عرفی دفاع می‌کنند، این خصوصیت را قبول دارند که ضعف دلالتی خطاب حاکم، در تقدیم بر خطاب محکوم خللی ایجاد نمی‌کند و خطاب حاکم حتی در فرضی که از حیث ظهور ضعیف‌تر از ظهور خطاب محکوم باشد، یا از حیث شمول افراد، عام‌تر از عنوان خطاب محکوم باشد نیز مقدم خواهد شد.

۲. تأخر زمانی دلیل حاکم: محقق خراسانی از عبارت شیخ انصاری، که در تعریف حکومت، قید «متفرعاً» را اضافه کرده (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۴، ص ۱۳) برداشت کرده است که ایشان تأخر زمانی دلیل حاکم را شرط می‌داند (خراسانی، ۱۴۱۰، ص ۴۲۸ و ۱۴۰۹، ص ۴۳۷).

۳. لفظی بودن طرفین حکومت: شهید صدر با این استدلال که در حقیقت حکومت، نظارت شخصی اخذ شده است و هر سه قسم نظارت، از خصوصیت‌های دلالت لفظی است، یکی از ویژگی‌های تمایز حکومت از سایر اقسام جمع عرفی را لفظی بودن دلیل حاکم و محکوم می‌داند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۱۷۲). روشن است که در حکومت تفسیری، استفاده از ادات تفسیر، ناظر به لفظی بودن دلیل محکوم است. در حکومت تنزیلی نیز تنزیلات ادعایی و مجازی، فقط در عالم استعمالات و به وسیله الفاظ تحقق‌پذیرند. اما در حکومت مضمونی که بر اساس تناسب حکم و موضوع شکل گرفته است، دلیل لزوم لفظی بودن دلیل حاکم و محکوم این است که تناسب حکم و موضوع، مادامی که لفظی نباشد و منجر به شکل‌گیری ظهور لفظی در کلام نشود، هیچ اعتبار و حجیت مستقلی ندارد.

۴. سرایت اجمال حاکم منفصل: در سایر اقسام جمع عرفی مثل تخصیص، اجمال قرینه به ذوالقرینه و خاص منفصل به خطاب عام سرایت نمی‌کند؛ اما در حکومت، میرزا

ابوالحسن مشکینی به صاحب اوثق الوسائل نسبت می‌دهد که ایشان قائل به سرایت اجمال از دلیل حاکم منفصل به دلیل محکوم بوده است (مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۱۱۹).

از این چهار خصوصیت، تنها خصوصیت اول را می‌توان خصوصیت ممتاز حکومت دانست؛ زیرا در خصوصیت‌های دیگر تردیدهایی جدی وجود دارد. درباره خصوصیت دوم (تأخر زمانی حاکم) به نظر می‌رسد همان‌طور که مرحوم مشکینی اشاره کرده (مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۱۱۸) تنها در تحقق حکومت تفسیری معتبر است؛ زیرا مادامی که در زمان گذشته خطابی از متکلم صادر نشده باشد، معقول نیست با ادات تفسیری مثل «أی» یا «و لیکن ذلک» متصدی تفسیر خطباتی باشد که در آینده خواهد گفت؛ ولی در صدق اقسام دیگر حکومت، چنان‌که محقق خراسانی مناقشه کرده، لازم نیست دلیل محکوم مفروغ‌الوجود باشد؛ بلکه همین‌که مفروض‌الوجود باشد کافی است (خراسانی، ۱۴۱۰، ص ۴۲۸ و ۱۴۰۹، ص ۴۳۷)؛ بلکه حتی نمی‌توان اشتراط خصوصیت دوم را به شیخ انصاری نسبت داد؛ چراکه عبارت «متفرعاً»، چنان‌که سید محسن حکیم تفسیر کرده است (حکیم، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۵۵۲) صرفاً در تأخررتبی یا طبعی ظهور دارد.

درباره خصوصیت سوم نیز به نظر می‌رسد همان‌گونه که محقق نایینی تصریح کرده، حکومت، اختصاصی به ادله لفظی ندارد و در ادله لَبّی نیز جاری است (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۹۳). نزاعی نیست که دلیل حاکم در هر سه قسم یاد شده باید لفظی باشد، که البته از ویژگی‌های ممتاز حکومت نیست و در اقسام دیگر جمع عرفی نیز معتبر است. همچنین در لزوم لفظی بودن دلیل محکوم در حکومت تفسیری نیز تردیدی نیست؛ ولی در مثل حکومت‌های تنزیلی و مضمونی که مستقیماً ناظر به تفسیر نفس کبرای حکم مستفاد از دلیل محکوم هستند، لفظی بودن دلیل محکوم وجهی ندارد. استدلال‌های شهید صدر نیز بیش از لزوم لفظی بودن دلیل حاکم را اثبات نمی‌کند. در پایان و درباره خصوصیت چهارم نیز همان‌گونه که میرزا ابوالحسن مشکینی گزارش داده است (مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۱۱۹) دو دیدگاه دیگر وجود دارد؛ دیدگاه اول، که مختار خود میرزای مشکینی و شهید صدر است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۱۷۲)

قائل به عدم سرایت اجمال مفصل است و از این حیث بین حکومت و سایر اقسام جمع عرفی فرقی نیست. بنابراین اجمال دلیل حاکم، تنها در فرض اتصال، به خطاب محکوم سرایت می‌کند؛ ولی در فرض انفصال موجب اجمال محکوم نمی‌شود. دیدگاه دیگر که آن را به بعضی از محشین کفایه نسبت می‌دهد، تفصیل بین اقسام حکومت است. در حکومت تفسیری، اجمال حاکم مفصل به محکوم سرایت می‌کند، ولی در سایر اقسام حکومت، اجمال حاکم، منجر به اجمال محکوم نمی‌شود. به نظر می‌رسد دیدگاه عدم سرایت تصدیق‌پذیر است؛ زیرا عرف فاصله زمانی بین قرینه و ذوالقرینه را مانع از سرایت اجمال قرینه به ذی‌القرینه می‌بیند و فرقی نمی‌کند که قرینه مفصل از قبیل قراین نوعی باشد، یا از نوع قرینیت شخصی.

براین پایه، باید بررسی کرد که ویژگی ممتاز حکومت (تقدیم مطلق) آیا تنها در تطبیقات معیار اول ثابت است یا حتی در مثل حکومت ظاهری و حکومت قهری که از تطبیقات معیار دوم و سوم شمرده می‌شوند نیز جاری است؟ به نظر می‌رسد این ویژگی ممتاز حکومت در تمامی مواردی که حکومت نامیده شده است، مثل حکومت تفسیری، حکومت واقعی مضمونی، حکومت ظاهری و حکومت قهری وجود دارد و عرف عقلاً در همه این تطبیقات، هرچند ضعف دلالتی یا عموم افرادی داشته باشد، خطابی را که حاکم نامیده شده است، به طور مطلق بر خطاب محکوم مقدم می‌کنند، با این تفاوت که حکومت قصدی و قهری، با دو ملاک متفاوت قرینیت شخصی و نوعی، از ملاکات جمع عرفی محسوب می‌شوند؛ ولی در حکومت ظاهری، هیچ نوع قرینیت و تفسیری وجود ندارد.

برای این سه معیار حکومت، می‌توان عنوان جامعی انتزاع کرد. برای مثال، محقق نایینی حکومت را به مطلق تصرف یک دلیل در مفاد دلیل دیگر تعریف می‌کند، هرچند این نظارت و تصرف، تفسیری یا قصدی نباشد (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۹۳ و ۷۱۲). حتی اگر نتوان برای این سه معیار حکومت، تعریف جامع و مشترکی پیدا کرد، مشکلی ایجاد نمی‌شود چنان‌که شهید صدر بدون اینکه ایرادی به مرحوم خوئی داشته باشد، به

ایشان نسبت می‌دهد که گویا ایشان دو قسم حکومت قصدی و قهری را مشترک لفظی دانسته، و برای آن دو تعریف جامع و مشترکی ذکر نکرده است. و السيد الأستاذ لم يفسر الحكومة بتفسير جامع؛ وإنما قسمها رأساً إلى قسمين، و كأنه مشترك لفظي بينهما (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۱۶۹).

نتیجه‌گیری

تردیدی نیست در اینکه حکومت طبق هر سه معیار می‌تواند راهکاری باشد برای حل تعارض ادله نقلی شارع مقدس، با این تفاوت که طبق برخی معیارها، مصحح جمع عرفی بین ادله احکام واقعی با یکدیگر خواهد بود، و طبق بعضی معیارها می‌تواند مصحح جمع عقلی ادله حکم ظاهری با ادله احکام واقعی یا احکام ظاهری دیگر باشد. واضح است که در معیار دوم، که «حکومت ظاهری» نامیده می‌شود، قرینیتی وجود ندارد و این حل تعارض، متضمن تصرف و تغییر در دلیل یا موضوع واقعی حکم یکدیگر نیست.

با این توضیح اگر همچون شهید صدر اصرار داشته باشیم که حکومت مصطلح را منحصرأً از اقسام جمع عرفی قلمداد کنیم، یا باید مثل ایشان (که قرینیت حکومت را خاص‌تر دانسته و به قرینیت شخصی محدود کرده است) معیار اول را انتخاب کنیم، یا مانند صاحب عروه با کمی توسعه، معیار را به مطلق نظارت تفسیری، اعم از قصدی و قهری (یا طبق مصطلحات شهید صدر اعم از شخصی و نوعی) تعمیم دهیم.

اما اگر همچون محقق نایینی، حکومت را فراتر از جمع عرفی، راهکار عامی بدانیم برای حل تعارضات موجود در مجموعه‌ای از ادله احکام واقعی و ظاهری، با این امتیاز که خطاب حاکم به شکل مطلق بر خطاب‌های دیگر مقدم است، هرچند خطاب‌های دیگر از جهت قوت دلالت اظهر و اقوی یا از جهت شمول افراد، اخص از آن باشند، باید هر سه معیار را از ملاکات حکومت دانست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. این مطلب را آیت‌الله سید حسین شمس، مستقیم از مرحوم سید احمد خوانساری نقل کردند. البته مرحوم مظفر نقل می‌کند، این اضافه هم هست که میرزای رشتی از تعریف حکومت می‌پرسد و مرحوم شیخ فهم آن را بر شش ماه حضور در مجلس درس مبتنی می‌سازد (اصول الفقه للمظفر ص ۵۵۳).
۲. علت عدم ظهور حال، یا ناشی از عرفی نبودن کیفیتی است که متکلم در استعمال بکار برده، در حالی که مفسر قرار دادن آن متعارف نیست، یا اینکه هرچند نوع استعمال متکلم از قراین متعارف عرفی قلمداد می‌شود، احراز شده که متکلم در محاورات خود از شیوه خاصی استفاده می‌کند.
۳. در نفی بسیط و غیر ترکیبی (نفی اصل وجود) بیان نفی بسیط، بیان ابتدایی به حساب می‌آید و مبتنی بر لحاظ غیر نیست. بنابراین اگر مفاد خطاب لاجرح، نفی بسیط حکم حرجی بود، یعنی خبر می‌داد از عدم جعل احکامی که بطبعه و بذاته حرجی‌اند، عرفاً یک اخبار ابتدایی به شمار می‌رفت و در نظارت و لحاظ احکام دیگر ظهوری نداشت.
۴. البته در قاعده لاضرر احتمالات دیگری هم مطرح شده است. برای نمونه محقق خراسانی قاعده لاضرر را از قبیل حکومت واقعی تنزیلی (ناظر به تصرف در عقد الوضع) و مفاد خطاب را نفی ادعایی وجود خارجی افعال ضرری (که متعلق احکام‌اند) می‌داند. بر این اساس خطاب لاضرر با لسان نفی تعبدی و تنزیلی موضوع، خبر می‌دهد از نفی حقیقی حکم موضوعات ضرری. (ر.ک: قاعده لاضرر و لاضرر للسیستانی، ص ۱۹۱).

فهرست منابع

۱. اراکی، محمدعلی (۱۳۷۵ش). *أصول الفقه*. چاپ اول. قم: موسسه در راه حق.
۲. آشتیانی، محمدحسن (۱۳۸۸ش). *بحر الفوائد فی شرح الفرائد*. چاپ اول. قم: ذوی القربی.
۳. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). *نهاية الدرر فی شرح الکفایة*. چاپ دوم. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴. ایروانی، علی (۱۳۷۰ش). *نهاية النهایة فی شرح الکفایة*. چاپ اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۵. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). *فرائد الأصول*. چاپ نهم. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۶. بروجردی نجفی، محمد تقی (۱۴۱۷ق). *نهاية الأفكار*. چاپ سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. حکیم، سید محسن (۱۴۰۸ق). *حقائق الأصول*. چاپ پنجم. قم: کتابفروشی بصیرتی.
۸. حکیم، محمدسعید (۱۴۱۴ق). *المحکم فی أصول الفقه*. چاپ اول. قم: مؤسسه المنار.
۹. حکیم، محمدسعید (۱۴۲۸ق). *الکافی فی أصول الفقه*. چاپ چهارم. بیروت: دارالهملاک.
۱۰. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹). *کفایة الأصول*. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۱. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۰). *درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد*. چاپ اول. تهران: وزارت ارشاد.
۱۲. خمینی، سید روح الله (۱۴۲۳ق). *تهذیب الأصول*. چاپ اول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). *مصباح الأصول*. چاپ اول. قم: مؤسسه إحياء الآثار السید الخوئی.
۱۴. خوانساری نجفی، موسی (۱۳۷۳ش). *رسالة فی قاعدة لا ضرر*. چاپ اول. تهران: المکتبة المحمدیة.
۱۵. روحانی، سید محمد (۱۴۱۳ق). *منتقى الأصول*. چاپ اول. قم: دفتر آیت الله روحانی.
۱۶. سیستانی، سید علی (بی تا). *تعارض الأدلة و اختلاف الحدیث*. بی جا: مخطوط.
۱۷. سینایی، محمدتقی (۱۳۵۳ش). *فرق حکومت و وورد و تخصیص و تخصص*. مجله کانون، ۱۷۰، ص ۲۵-۳۱.
۱۸. عبدالساتر، حسن. (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الأصول*. چاپ اول. بیروت: الدار الإسلامیة.

۱۹. کلانتری، ابوالقاسم (۱۳۸۳ش). *مطارح الأنظار*. چاپ دوم. قم: مجمع الفكر الإسلامی.
۲۰. محقق داماد، سید محمد (۱۳۸۲ش). *المحاضرات (مباحث أصول الفقه)*. چاپ اول. اصفهان: انتشارات مبارک.
۲۱. مخلصی، عباس (۱۳۷۳ش). «نوآوری‌های شیخ انصاری در دانش اصول». *مجله کاوشی نو در فقه اسلامی*، ۱، ۷۵-۱۰۸.
۲۲. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن (۱۴۱۳ق). *کفایة الأصول (با حواشی مشکینی)*. چاپ اول. قم: انتشارات لقمان.
۲۳. موسوی قزوینی، سید علی (۱۴۲۷ق). *تعليقة على معالم الأصول*. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۴. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶ش). *فوائد الأصول*. چاپ اول. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۵. نائینی، محمدحسین (۱۳۵۲ش). *أجود التقریرات*. چاپ اول. قم: مطبعة العرفان.
۲۶. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ق). *بحوث فی علم الأصول*. چاپ سوم. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۲۷. هیثم، هلال (۱۴۲۴ق). *معجم مصطلح الأصول*. چاپ اول. بیروت: دارالجلیل.
۲۸. یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۶ق). *حاشیة فرائد الأصول*. چاپ اول. قم: دارالهدی.
۲۹. یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۶ق). *التعارض*. چاپ اول. قم: انتشارات مدین.